

ولمهای جهان نورد مسرور | شد فخر چه بهر سال طبعش | توفیق سخن نوشت نهنور
 باوه سرور اقزای ساعز کشان میگذره سخن پیرانی تقریط لطیف
 نشی کلیات صهبائی از خنکده فکر نگین و طبع معنی آفرین ساقی
 مصطفی سخندان لغزیه سری محفل شیوا زبانی سرود فرنگین خیالان
 شهر و دیار نشی مولی لال میسر نشی رسیدنی گوا ایبار

او ز حرف بنامه ام گهر در بار است
 که تا بست ماه باره آثار است

امروز زبان خامه ام در بار است
 تحقیق شد از لوازم خوشتر قلم

گنجینه سخن و قلم طلسم حمد بی نیازی است که انواع جوهر ناز و در نمانی در شمال تبان
 طناز و رعیت نساوه و خزینه کلام مسخره ام ستایش در سازی است که اصناف پایت
 اندازادریگان خصائل لعنابان سراپا ناز جادوه نوشگانی سرار کلمتش خارج از اندازه
 عقول و فهم ست و نور بانی نسج قدرتش با همه ناز و بود کجا پوی شما لرزای مست سیر
 معلوم توان کرد کاری که مخلوق مستوعه ز که ربای خوان نعمت اوست و با او آرد آس
 که موالی مختلفه نشو و نما یافته رشحات باران رحمت او زبان از گفتن و قلم از در گفتن
 درین مقام تباری ست و ناطقه را ازین تصور ندرت التیام حالت بیخودی طساری
 ننداجمین مته پید بند کرده بسج سخندان نکت رس و کلمه فہمان سبج نفس میسانم قول
 خیالات ضروری العرض در کلمه هین صحیفه اشانم که درین ایام تربت التیام بواسطه
 ندرت بندری لولوی آبدار سلک نگین نیالی گوهر شجران غورچ شیرین مقالی در سیر و ناضح
 و نشی با تمبر لیمه ناز معرکه مجاد و بیانی سحر پرواز لطائف سخندان از تصدیر عز و جلال مخزن
 سعادت و اقبال منشی دین دیال پسندشی عجبی هبوطال پیکه سبز مشام ادراک گردید
 که بشا طکی مساعی جمیایه شان همگی نگین قبا بشان رعنائی پیرایه پیرایش یافته و بسبرایه

آرایش طباعی لعل انوار حسن نگاری رخسار از کوه خاک نامرکز سمان ممانه یعنی برخی از کلام
 معجز التیام جناب فضیلت انتساب عمران مآب بمنزل جلیل عالم بے عدیل مجمع فضائل و اسما
 حضرت مولانا امام بخش صہبانی باین توضیح کہ آن مسافر عالم بقا کمال سیر چشمی از
 خطا لفظ دنیا دل برگرفته و درست کہ با جگر گوشگان برکت حق پیوست با مقتضای تلون و رنگارنگ
 در جلاب خفا چون گنج زیر خاک نمان بودید و دل طالبان از مشاهده و احتیاط آن
 مکتول حرمان تیرش صاحب مصدر الذکر کہ لشریف تلمذ او ستاد موصوف تشریف بخیا
 در بردارند بوی تازگی روح پر فطوح آن غریق رحمت و باوای حقوق استفاضت و
 استفاوت و بمقتضای شرافت و نجابت آن همه فلذات الکبد را بچستی هست و درستی نعمت
 فراهم آوردند و به نایب تجلیات آن سیم تان مشتفی دلہا را محو اشراق کردند با بجمہ چون
 این تصانیف لطیف جلوه اجتماع پذیرفت از بیات مجموعی آن سراسر حیرت و رعیون
 جا گرفت و چون حلیہ طبع پوشید یک کحت سرسبزی طباع بخشید سبحان اللہ از خوبی شہال
 این ناز پروردگان ہمدگر چه بزنگارم کہ بہر پہلو دم از اعجاز میسیا نیز نند و از حسن خیال
 این ناز نینان آرام گاہ دل چون تلم بردارم کہ بہر دم باوای دل فریب و عومی یکسانی
 میکنند بے تکلف این کتاب سطراب کسر پیر حیات ابدی ست و این نشانی باب عبودیت
 محامد مدعی تفرش بر معانی الفاظ حاوی و لفظش بطالب فقرہ مساوی فقرہ اش
 جملہ باراضابط جملہ اش بمضامین فقرات رابطہ ستوریش را تشریح کسی کف لازم و
 اش را کوشش اوراق متعم و رفقش را وسعت اجزادہ کار و اجزایش را مقاصد و اول
 در بارترین تقدیر موزونی نام این نسخہ پر مضمون بکلیات ستمین می نماید مراتب سبکی
 از کتب و دیوان ہای پاستان از احاطہ آن بیرون نیاید لہذا واقع مصنف این کار
 نیال بندگی مانی بلکہ و خیالی عرش بپنداشت کہ بچنین یادگار نیست ہمارا برای فاوہ طالبان بند

عزل حسبال

از دیده چو این کتاب زون مایم
ورن ظاهرا زین کلامه کتونم
بر روح مصنفش بود صد حسرت
اورا طراح این بنا چون دیدم
عاجزگی دست اشوی غمیده

بی پرده شعاع سحر فسونم
این بود خرمیه نهان زمین
کز بس حسن صدق و مهرش
اندازد حسن خوبی این تصنیف
کاین عاجز نو فرات بی چون دیدم

آن چشمه ز نای که در ظلمت بود
کامروز ز سخت خاک برون دیدم
بنیجه است بم و عابدی ساعی است
از حیطه علم و فهم افزون دیدم
ناطقه را بر تیب فقرات حسیده

محاسن این صحیفه شریفه انواع ریاضات سعادت بر من است اما از کونای سریر قناس چون عنقه سر بگردانم
که سخن بیان غم دور دارند و تمثیل را بار زوی جو سپیم غم بریم ترکیب عبارات شایسته با اعلان نوح
این نسخه الهی است و گویان با من لکن تنگی اما ان کاغذ کس ارجیه انهم لیکه و در میان مجبورم شمارند
تمیز انجمنه این رفیده با ورت افتاد الطاف از روی ام کفیل نوح مدوح مغفرت اتمثال و شامل
مال موقوفه ناله شایسته با اقبال باد آلتها بخدمت ارباب فهم و انصاف آنگاه این خروف بارها
ورویه و قوا منزلت کوبه عطا فرماید و انهم را بد عامی خیر یار و فرموده اگر سهو می خطای بلوط شود بین
کرست اصلاح نماید قطعه تاریخ طبعه زناظرین است در اندک الموفق و المبین قطعه تاریخ طبع

شد مرتب چون کتاب خوب
میشد با وزر و اطلال
طبعش از دست منته از بسکه بود
شاعر زین علم شیرین مثال
جدا نیستی نشان از او بود
نیر ساعی در جهان آسوده حال

ا کلام جامع فضل و کمال
از جهان شمع و نیت از تصنیف نمود
کرد یکی منشی فرخنده و فال
جز و نامش بیشتر از تخمینین
جوهر طبع و جبریل مثال
از پرتو تاریخ بگری چون علم

انگیزش بود و صبا فی بعث
داد اذن عالم بر جوان نوال
غاشی بنیاد رقم خوش ششم
فرسده دانش تکون می خیال
باد بر روح مصنف چه بود
کرد با غور و تامل القوال

فی سیر انکار از لهما تمسب

انجمنه در مثل غذا پنج سال

تقریر تاریخیه قلم بلاغت هم مجمع العلوم جامع الکمالات سید السادات جناب

خواجه محمد بشیر بودودی لکنوی اوامره شد بالفیض الصوری والمودعی

بشام جوهر آرای دل تک دانه تر و ماغیر از نامه ترا و وارث زنگین خیالات	زستی ریز صبا ی خیم خاک بین منیس روش آهنگانی بوصف صاف صبا ی عقلاست	بگلگون باوه مینا و نمار ایمن را از با می کبرانی نوشین باوه خیالی که خمخاش
--	---	---

آشامان اوق عرفان اسر خوش نشتر بخود بهما ساز و شنای مهبتا اووری سکرده آفرین بجا و کویست
گوارامی لب فکری که بد باغ آرای سحران حریق صافی و لایمی بکتا گوهر عجان رسالت پر و آرد
صباحی لغت بکانه جوهر تجلیگاه مرتبه ختم المرسلین است علیه و علی آله الابرار و صحابه الکبار الصلوات

الکاملات التمجیبات الالکیات میی و ده که باشد سخن نام او با فسرده جان تازه جانی و بد	بده سابقا باوه خوشگوار و مدح صحیح ایجاب از شام او ازین می بجاست و با غم رسا	که خون می چکاند چشم خمار و لم را او پیش زبانی و بد که در شان نغمه در مقام نوا
---	---	---

آن نو شناسان آهنگ نشین سخن پرده بخیری بر آید و بعشر نکرده انمی در انید سر مه سلیمان
به شیار دل در دیده خیرت کشیدی است و عینک دور بین دیده وری بهر چشم طبیعت ترا نشینی
است بگو که نظاره پر پوشان نهانی اسرار چشم آاب و هید و منت بر مردم دیده نهید چشمی لجهتین
نظاره شمار چهره بسته بگرشمنی نقاب از رخ با بر انداختن و در سواد عظم سوید امی دل صافی
و انورستان مروک دیده دران جاسا سخن گرم انداز اند و تباراج شکیب جانها با هم و مسانه
همان پر و کپان سر پرده غیب و حجاب گزینان حمله لاریب که گنای از و لکش سخنان شور زانوم
و کلیات رنجیده کلک بحر کار و اناسی روز مشهور و مکتوم بد او دی الحان نامی نامه نقشش طراز
کارستان بحر نمائی سر آمد سخنوران مولوی امام بخش صبا می است در جلوه گاه جماع نغز و زیبا
بلوه گرمی سر کرده اند و از جامه زیبی پدرام طلعت انطباع نگاه فریاد لبیری زنده شکب بر
شانی برده آفرین و صد هزار آفرین بر فرضی همت بلند نعمت و انسخنوری کاروان

فرزانه نکتہ منجی جاو و بیان کالبد شو شمندی اروان پیکر بد پرورنی راجان بر بجزیریل و نظیر بر آئنده
 نظام و شر و لپه بر پیرنی شینیل کلا یما نازک خیال سرد فتر محکمہ محققین و ارباب اقبال بهو پال که
 حق شاگردی استاد سخن ملاذ خود را بوقعی او کرده در فراهم آوردن زرا و گان طبع از جندین
 کوشش و کاوش شوق بیدلان بخواستگاری دلدار می لبران و مجاہدات جگر کاوسی بلند فکرتان
 در جستجوی معانی عمق نشان بکار برده است چون ستایش زبان و نیایش ناطقہ عذب البیان
 به خود نازان است که بسگالش توصیف ذوق آگمان فن سخن کارش افتاد و لاجرم با این سخن
 گران در فرجام گفتار لب بدعا بر کشاد خدا یا آن گنجینه اسرار گزید کساد و این گنجور باوقار و گویا
 متخافت فلک کج نهاد و بینا و نظیر با تاج شامی بهارین سخنان بچو مجبور نو آیدین گلشن در آغوش باد قطعه

بسیر گریه ز آشنای صاحب لقم	مگر ستایش اهل کمال خود بهرست	بجهاد و بنگر کنی افاد عالم
دماغ سوزی فکرش گلشن پند و نظر	حق است اینکه درین دو کار قریب	جزا و زرا خود هر که هست بچهر
بلی ز ذوق سخنها حسن کردارش	شناختم که گزین شیوه و مبدع کجاست	

نوشین باو در نظر کلیات صبا لئی از خوبین طبع مل نوشت چمنستان
 نکتہ سرانی چمن طراز بهارستان سخنوری بسیار بوستان معنی سپوری
 سید محمد مجتهد علی اشتهری ناسب محکمہ کوشش و اپیل ریاست
 بهو پال نبره منصور علیخان تهر و جنگ ساکن سراسر اطا و

بر چرخ چون سپیده خیزد چرخ	قوم الی الصلوة ندا از فلک سپید	سوی میان غمزه مستحج العیون
قدوسیان لغز تخمید با جمید	شب ننده و ارا و به شجا و به سپر	تسبیح خوانق بسجده انجمن باو سپید
نور شب چه به با بنای کف درون	تا ایش فرود گشته بعالم چرخ عمید	با هم چشم دول که عنایات از دست
عید خدا و صفت تماشا و قوی	پیک خجسته فال ز نواب نامدار	بابوی گل جو باد صبا از زمین سپید
آورد نامه که سواد و باغیان	عشرت فرود چو شب قدر و صبح عمید	سرفراز شد ز در کن فایمین و علم

<p>گویی که بود جام لبالب بر ایندیده علامه که بود عهدیم البدل بنده شیرازه اش بن بست پیکر اجل ترتیب و جمله کلامش چنانکه بود</p>	<p>بود آن اشارتی بی تقریظ مستخذه یکتای روزگار که پیشم فلک بود آورد جمع آنمه اجزای مستخر صد جان تازه بارو که تنفش و میوه این در بسکب گوهر تقریظ بر کشید</p>	<p>کمان نخبه ز قلمه صهبائی بود گلکش بنظم و ششور قما سیاه کرد شاگرد و فاضل که بود بعد او رشید آهیکه که شهری بر می بست مشتر</p>
--	--	--

تمهید تقریظ کلیات صهبائی

<p>بیاساتی میان روی پرنجه فریانی بصا بند از جان بخش و بصا زول آفرینی سرت گروم و در سه ساغر بیا و جوی مسما درین بیخانه تا نوشم با پیش صهبائی</p>	<p>بصا ز و هزار انداز و صد تکبیر و سینه معی بیوش ساز دلش جامم نمخو هم شوم قربان و جامی نام شور و سکوا چمن بر این رخ بستگده سخن کیم بشیم نسیم فردوس معانی و باغ خرد</p>	<p>حد را یک نگاه عشق و دیگر سو می خورن شربت عشق افزا از خم صهبائی تکلف طرف ساقی بد پیمانده باقی مسطر گردانیده بود اداری شناسی گلشن آرای منزه سازانده که از یکدانه نقطه بر کزین شعر صد گل صد گل</p>
<p>بصا رنگ و یانیده و بهار آریان گلکده مقال که از تربیت گلشنانی خوش بانی روح و روان ناطله را تازگی بخشیده بستایش چمن بر این غمزه پرواز اند که از یک قلم نامه بر صفوی با سیمین قلم</p>	<p>نامه هزار گل هزاره سخن به سوز رنگ و مانیده صفا ببلبل شوق در سر گلستان آید بیان واقعه عینا می تو بوی</p>	<p>درین استقامت سر از سر زنده بدر عهد خدای سخن آفرین ترا نه حسنه تو که هست که عهدت</p>
<p>نمک پاشید بر زخم گل گل زبان را بلبل با رخ سخن کرد سینه فلفل رخ و رخ لاله انداخت</p>	<p>موجودات از نظم شریعتش قافیه داران نظام و دیوان کائنات از رباعی یازان از عصبه و مخمس پنجتن و سطر یازده بندی اهل بیت کرام همرو لیت احرامم دو جود و افزایش فردی از جگر کامل عروج کمان اعضای بهیاضیایش ترکیب بندی مهر وافر و فوج مال</p>	<p>بدر عهد خدای سخن آفرین ترا نه حسنه تو که هست که عهدت</p>

اما بعد ایچده اشعری که از دانشبری دارد و نواز املاش می نمود صرفت صرفت وقت نموده و در نحو
 بنویسید بکشوده گزیده عالی بیان کند بدین نماید که از اشعار املا ساز و مبتدا و خبر آید نه مناظر است
 و نه میخاره و نه هر در ریاض یا فی ریاضتی کشیده و نه از سخن بیات و نه در شکل وید و نه تهنیتس الواف
 قیام است و نه دعوی دانش محاکمات سر نه سپید که درین عرض همان جوهر شرح بخد فی نمیکند
 و گویم فریب بچو نمی پذیرد علم در زوال است و جمل در کمال متاع بشر کاست گشته و مواد علم فاسد آری سخن
 هست تنوعی از پریشان خانه ای فرصت تصنیف نیست و از تصنیف بجمع خاطر شیراز است
 قدرت طبع تالیف فی برخی کلام تنویران سلف را آب برده و اکثری از تنویران از من ندره مرده -
 بآری احمد سد که کلر من یاست بوبال مرین و در ز من بدو حضور با که عایه جناب نواب شاه جهان بیگم
 صاحبه شریف و اعظم طبقه اعلای ستاره مند فرمان فرمای یاست و بعد از حضرت نواب و اباباه
 امیر الملک پد محمد صدیق حسن خان به اور دم اقبالها و نغ هنر در شان است و این خطه و لپند بر
 دین شهر می نظیر از کثرت ارباب کمال قردانی فرمان روارندک فرامی استبول و صفهان تا هم
 یکن از ناسنجان لای تخت این دولت عظمی باشم و اکثری از شو بوخونهای سخن پرود سامند را با
 از منجه رشتم حالاً نواب نامدار قضا کرد تا مجاز از خاد شهری رزده سر افریطیله بر کلیات
 مولوی صهبالی برکش و آلی تهریر از مجاهد تلمیند و آموزگاری بسکک تحریر در کشد سخن آفرین
 نازم و حرف ادب بر طرازم آشد اش این چه سامانی است که به سیدی ساحل وید و غیر اعظم
 همان فره گردید گل دمان خود را بانوک خار و خست نور غمزه آتش را به ضیای خود بر افروخت
 همانا اگر از اندیشه ناره و افرض کن به جش گرامیم تا چسان از عجزه خویش بر ایم آری گنگت گوید
 و گنگت بود نه آن را گنگاری نه این از قناری آه این چه اثری است که بنیایم و این چه ترانه است
 که می سزایم کجا فره کجا افتاب کجا قطره کجا سحاب کجا خار کجا گل کجا در و کجا نخل اما شکر
 و سعه رتوانا که همچو من همچو آن را به بسکک سخنوران کشید و قطره ناچیز را با بوس سل و ذره بصیرت
 را قه بوس مهر میسر گردید حالاً از سخن سخنوران اشارتی و از بهتر به پیروران بشاری لبه نوشانی

سخن اجازت نوشاوش و بیوشان باوہ مضمون را گوش بوثر باصرہ چشم دیدن و سامعہ گوش شنیدن کہ شاعر بی بدیل و ناثرتیقید لمشیل بہار آراسی گلستان معنی طرازی و آیینہ نامی طیبان سر و الشاہ پروازی باہر کیت میں قانق طبیعیات ناکیدہ شناس جہاوت و الہیات فرود شمارہ سحر ابرہہ خاک و ہندسہ نگارہما بہ ننگرہ افلاک قواعی نگار متن عقائد و عایشہ طرزہ متن قواعد متن مذکرہ منقولات جایشہ متن محتولات ماتن تا کرہ فکر و خیال شارح حلقہ مفصل و کمال عالم اہل فضل اچھل حرف آموز انوری و سنالی مولوی امام بخش صہبائی تصنیف عجیب و دو تالیف عزیز - وانا داند و شناسا شناس کہ پایہ نشرش تا کجا است و ما یہ نظمش تا کجا ایک قنارہ ایچھرم اوست کہ در آبدار خانہ ازل بکام ظہوری حکیمہ و یک شملہ از انوار خانہ بیان اوست کہ شعلہ زار ابرہہ ہم سر کشیدہ ترانہ سازی سخنش بار بردان کلام را گوشمال و اوہ و نغمہ پروازی بیانش نکیشاوش مقالہ آئینہ حیرانی اصوات پیش نہادہ تجربہ کلام پر شورش چنان عجب نیست کہ ہر نحوہ فریاد گوہر شاہواری بکھن آید و ساحل و پاسی سخنش چندان فرخ سنے کہ ہر شناورسی شناورسی گراید تاک کلام شیرین سخنان شور انگیزہ و شور کلامش در لبامی شکر لبان از شیرین بیانی شکر بخیت شاہباز نشرش بزور شہر الفاظ عنقای مضمون را شکار کرد انیدہ و ہامی نظمش بہ سایہ اندازی حرمت گدایان سخن ابر تہ خاقانی رسانیدہ خصمیان مضامین غدا غداش جز عاشقان سخن این غیار معنی و بہ نقاب و عصمتیان لیلی عیارش جز قیس نشاوان قدسی الفانس و قیبان سخن و بہ حجاب اما تصنیف شہرین و تالیف لطیفش چون لعل پریشانی پریشانی بود و روح صہبائی از پریشانی کلام بہ عالم لاہوت نالان لاکن خدا پرانازم کہ سامان طبع و جوش از غیب مصیاد گردانید یعنی منشئی ہمال و دیر خصیہ اللشال سخن ان علامی لایہ و سخنو ظہوری لایہ ناظم کیت ناثرتیقہ ہمتا سر و قدر منشبان بلنہ خیال منشئی وین یال میفرشی از غیبی ریاست ہو پال مہین تمسید صہبائی بہ فرامی پارہای سیپارہ کلامش کمر ہمت بر بست و کلام سیپارہ اش از رجا بجا فرام آوردہ مصحف گردانیدہ و صحیح او نیست بحق اتادی چنین باید و شاگردی چنان باید کہ مہبت

شانزده وقت آن مستجمع اخص است یا دو کار را بین روزگار است و به آموزش جاری می کشانی جانین
 آه و کار فرین دور پس نهین سخن بلندی آسمان کلام اوست و درین زمان کسا و بازار می رس
 کلام از انزائی بخوارند و هر کان مقال و گفتار شیرینش اشک گفتن جویت طبع و ملاحظت کلام
 از ملاحظت نما بن لسان همواره کردن حرفیت غیر مضیع با جمله حسب ایامی بشارت همشای
 آن سیاره نگار این شاه و لغزید زیبا نگار از خط و خال حسن تخریر ماسطه فائده گمبارد در تجله تا
 مطیع فکراسی به رفیت شده مبنصه ظهور نور علی نور گردید و کبشتم مشتاقان لیلای سخن بر
 بعدین آمدند و وقت از این طبع که نتیجه طبع خاکسار است بدیه ناظرین اوسه الالبصار است

معمودتی سال ساکنان	گفت ساقی بزم داناسه	سال هجرتی نوشت پنهانی
قائمست اوده پیرایه	مترع سال فصلیش این شد	در نایاب شیخ سپاسی

تقریباً نظیری و تخریر دلپذیر ریخته قائم فرزانده علم سخن دانی طرازتده لغزش
 معانی سرآمد شعرهای نازک خیال سرخلفه ارباب فضل کمال پوخت
 کفغان فصاحت عسیر میرجه سر بلاغت جامع کسالات
 سه روزی محمد موسی اجمنایا

بمهر این و ...
 میرت ...
 از خوشی خوشی جلوه کرد
 به اهراب تمامه ای جمال
 نظر را بر آرزوی کمال
 کفر را کفر و نور را نور
 نشانی از سر راه همی نشین

هر مرده که هست برنش کرده ای	و عالم رنگ بود بپشمی	آنکس که بودی بقیقت مجاز
-----------------------------	----------------------	-------------------------

هر غنچه گل بود سر پرده ناز
شوشگر خنده های گل نمک ز نیست بلبل و نخست بر چه گناه که ناله

و جوش ترنمای بلبل طرب انگیزست گل نوریسته را چه قصور که نبالد آنچه موسی را بطور سینا تافت
صوفی بسینه و ساقی بکینا یافته هر دره آفتاب نوش مست و هنوز تشنه کام زهی و صحت مشرب
و هر قطره دریا فروش مست و هنوز ناتمام خمی فوق طلب خانه خدا این خانه از خار خوش پرده خسته اند
و با هنوز دل انبوه او موسی پرده خسته ایم از خود و رفیقان خدارا شناخته اند و ما هنوز خود را نشناخته ایم
سنگ و آهن از آتش شتیاق در گذر است و ما از خجلت آب نگشتم چشم خس و خار از شعله فراق گلشن طراز
است و ما از حسرت کباب نگشتم صدای تبسم گل و نوای ترنم بلبل از پرده خاک سازست که اهل
قال آثار زیر و بم شمارند و اهل حال از کار خجسته جللی انگارند ضیای شمع مخمل و ولای پروانه بیدل
از جلوه یک راست که اهل مثال طور سوز و ساز از آن در نظر دارند و اهل محال سرای موسی و تجلی
پندارند عاجز نوازی از آنم که مشت خاک را سجود ملائکه پاک ساختند و چندین افلاک را
سگشته طواف حسیم کسب ریای خاک خاک بشیر آن که برین آسمان سر فرو و نیاورد و در
که درین خانه گلیست و پاک نظر آنکه چشم ازین سر مد طوطیانی کرد و دید که درین پرده چسبیت
آیزوی آرزو چون سری بدین حد رسانید احد رنگ فلور بست و آگاه چهره مقصود از زمین
جلوه کرد نقش احمد بکری نشست آنکه با اعتبار نور فاتحه مصحف جلال محال است هو الاول
شان خول او و بانار طوطی خاتمه تفسیر جمال و جلال است هو الاخری طغراسی مقبول و خست بدین
جیب سحر از پاک فرانش جگر شکافی خس و شیرین را نمک باش صدر شور قیامت و درین
سنگ به گهر بگرداندش خاند براندازی اهل کیمین آجینق انداز صد کوزه ملامت جزغاله خشموم
از خوان نعمتش زبان اظهار کجام و نغز از منظر لب را با قراره رسالتش حجت ناطق هم آن آید
جایگاه چیز بانان هم برگ و نوالی از نده که خمیه برکت بزرگه می نو با شیم و به قامیکه سوخت جابان
کوش و سلبیل غوطه خواند که دهن گرفت که تا آشنا باشم گل ز جوشن است و طبل در خروشن

صحرای بیابان است
کوه و کوهستان است
بزمی است چون لعل
بهر آنکه در دیده
صفت صحرای است
ایضا
اشیا
سپهر
باز
صحرای
محل
صحرای

با چرخ خاموشیم ساقی کریمت دست طوطی چرخ نوشیم گل سے بینم چراغ چشم
 خوشی دارم چراغ بسیم باغ ست شراب چون تنم نوشیم و دیگر چراغ جو شیم
 رسالی طالع بگر که صبح ازل دوزخه بمقدار راورین و سر بر او او ز کی خود را با بیان تپسام
 رسانید و آفتاب بلند نام شد و دیگری با همه کاهش و افزایش در نیمه راه ماند و با دست
 بره قسمت دیاب که روزیست جرمه سرشار راورین بنه گاه افشانند نخستین چشم
 و با همی است کرده و سپین دلی رنجیت و صهبائی یاز دست برده آری سخن صهبای
 رنگ و بونی وارو که همین صبا و سخن از صبا + و صهبائی با سخن بطور سخاوی که مینا صبا
 و صبا بیدینا هر کجا خامه اش بر حکایت بنامی : نوش آید در پیشستان قفل شیشه ازل
 بگوش آید نظم از و بیاید سید که اگر شریاد تحت الزایش لامع شود و بجاست و شتر از و بجز
 فایز گشته که اگر سطر از خنفسینش واقع شود و است بهر که طبع نهمون آفرینش تلاش معنی
 بیگانه داشته + آنچه در لوح محفوظ نگاشته اند نه نگاشته خفیه ابعبارت نگین آری
 یا غباری از خاک شهیدان بر خاسته الفاظش پر زده خموشی چشم و معانیش از بسبب الفاظ
 در ششم آتش جوق جوق ز مروین الانند که نیم شان بفرغ شعله اور کش از سده و چون
 پریده در کینگاه سواد خیرت خزیده از هدیت برستی که در خنفسه ناموش + و پرده خاموش
 که رود او در خروش آه که سلیمانی بر او این بی بانان ترسید تا نغمه نای دوزخه ساز میگرد
 چشم پرده و خیل خیل پر زده اند مشکین برقع رنگین رقع که اندیشه عیسی چشم
 و آروسی بهوشی در کال کرده + از فلوتگاه لامکان آورد چشم ابی سر مده چشم بندون صبا و خوشی
 و راه عجب که بر پیوالی افسون بهوشی ندید که پرده از روی باز و بر دیده دل نای میگرد
 زمان آنجا که عشق و مشکات توان نهفتن چون این پرده بان چشم از صدر گذشت
 و من صبر از کف سها و پرده از روی کای بر افتادون چشم اگر چشم شیم شون
 که چنان با و درین این گل چهره بنان چشم همیشه آید دست گشتن و راز کرد و با وجود چشم

که نقاب چهره باز یعنی سایه پرورد دیوار این گلشن و گلستان گرد و فضا می جانفزای سخن پرورانه
 مشعل افروز این شبستان و دیوانه مشغله آموز این دبستان هر حلقه معنی نگاران فکر و کمال
 و فقر دیوانگانه بی بوی گلشن وین دیال حبش اطلالی این پرده نشینان بر فراست و منظر
 جلوه بنشانند چنانکه میجوست غمغ غمغ خاموش کعبه تناسلی چراغ هر خانه شده چون کعبه پنهان روز
 و انانی وقت هر ویرانه بر قیام بر موسی تجلی کرده نزدیک است که از سنگ مطیع و خشیدن گیرد
 و چشمه که خضر بر لبی بر وقت است که از دامن این ابر سیاه چکیدن گیرد و من که حرفت این باوه
 سند و تیزم و روید خود خار و بچشم باوه خواران عزیزم هر چند که در روشناس صهبائی مینو
 نشینم توتی بصره اندر جمال این برگزیده بوپال مسکن لیکن نه تنها عشق از دیدار خیزد
 بسا کین دولت از نقاشی خیزد + لاجرم ساغری بیاد آن هر مست باوه طو سوره هم + و جان
 بسلاستی این سرشار نشسته ظهور بر کرده که هر چه از خامه استاد رنجیده قطره قطره از هر خشک تر
 و جرعه جرعه از هر شیشه و ساغرم رسانیده سخن اسر پایه روانی آنچه و این همچین او متنگاه
 فراوانی جام و سبو بخشیده جای صهبائی خالی است و جام و مینا لبر نیر + می در جام و مینا
 نمی گنجد و جام و مینا در کجدار و مریز و تیر است که سپر مغان ازین ویر مغان سخت بسته و
 هیچگان بخلقه ماتم نشسته فی فی نرنگاه می هست پر از حور و قصور حور و قصور مستور
 و قصور سیاهی کشتان از دور خیرنگاه می هست بر از ظلمت و نور ظلمت سایه نخل طور و سایه معمور
 از نور جوانان امتاب شب جوانی است + پیران را افتاب صبح زنده گانی بتیش آینه صورت
 و دانش اعینک بصیرت نیاز و ناز اساقی و پیانه و سوز و گداز را شمع و پروانه حسن
 زمین خاندان + و عشق را خنده راز یارب دیوار کاخ سخن بلن بست و فکر بلند خیالات
 آستان بوی پیش از نو مشدیر این سکره نوازین ادیبا چه قبول کتابه گزین این خاندان بختین چون بخت دین

قطعه تاریخ طبع منتخب طبع بلند و فکر آسمان پدید

ضیاء کتبش در رمی و پهلوی کتاب خوابه نورالدین صاحب کهنوی

<p>آفرین بر کرم دین دیال منتهای یک این اطراف بلا یافت ز روزگاری طریقی طبع شد تازه پویان در کیش در میان دست و پا شد هوشش هم زین دانا نیت</p>	<p>دست بکشاده بسرفش و مال آنکه مشهور به سبالی است گشته زوزنده جا و پدید جن اصلاً می قبح آشامی سخن همه اسباب طرب پیداشم معنی از لفظ نماید بعدفا</p>	<p>جمع کرده ز کلام استوار آنکه مذکور بر اثنان است لیج شد جمله کلام پاکش نی معنی یکیش از جام سخن شدید و ساند و صبا نیت وز نظر را چو ریا صبا</p>
---	--	--

سال آن زین همه شده | به علم به حسب شده

ایش از نتایج طبع نکتہ سیخ با هر مشکور اصفا غف و اکا به

جناب محمد عبدالرحمن خان صاحب شفا من و شاکر

طبع شد کلیات صحیفه که از نور خوش این استند | الفتنه که در این استند | آریا به یازده

ایش چکیده خامه نگار آراسی مریه لیل و نوحه محمد ابو سعید خان

صاحب خلیف الصدفی صاحب موصوفت مالک مطبع فطای

<p>زیر کتاب و نور که کند جوع چون می نشیند در این نگار نوش آن مور که راه روا</p>	<p>باید با نفا و سزای تا مردم سبیل هر تازگی این حدیثه سبیل باید ز این پیش نوشتن طلاع سبیل</p>	<p>ایها سخن شین بیان ز لفظش ایه نوبه تیره بود بهار سبیل سوز آن کتاب در غایت</p>
---	---	---

مجموعه جمیع کتابها که در این مجموعه است

مولانا صهبائی از نمکده طبع رسا و فکر آسمان پیمای با وده نوش
 مسرت و طبع رنگین ساین ساقی بیستان شهباز را بی نازک خیال
 شیرین مقام نشینی درین مایل میزشی غنیشی محبوبیال شاکر و سینه
 حضرت صهبائی و چین طراز این بوستان نایب سرالی
 در چناب فکرم صد شکن گرفت | آسان می خوان سز زلف سخن گرفت

چون طراز گلشن امکان را سپاس که بتایید فضایل بهیالش بهارستانی ترتیب یافته که بهار ساسان
 نیز از گلستان از آشیان بدان هوای دلکشامی اوست و آب یاری کمرت بهیالش بوستان
 بتازگی رسیده که نرسبت افروزی گلزار ارم از گلچینان به خیابان و اوست آامی او الحق (این
 صحیفه فاشمندی بهار آفرین گلرینی است که دست و دست ریاسین و جان از شاخسار سلطورش
 به بهار و اس ناز و خرد پوری نصارت آید درین آفرین بوستان که چون آرزو صهبائی از گلچین
 و ناطقش بیستای رسیده فی فی محبوبه است از پرده ورق و خنده چهره کشالی به ناظره است
 در سجده عبادت و انداز و لرزایی خزینه است مملو بهاران و در شبنم باقی است بی است پراز
 یو قیمت رنگین باقی خوب فروشی است از هر ورق و کان جدا هر سینه کشاده - همان نوز می است
 از هر صفت و جوان جوان قیمت نهاده سواد عبارت ابروی است طوفان باره فروغ معنی بی است
 پیشین میل هر کنار فی فی لیل سوادش مشکلی است با کافور انوار صغری رگرم جوش بهج بهیاش
 کافوری است با مشک نافه برکات نیم شبی سسم انوشش تیغ و لرزایی است بر هر چه
 سینه فکاران معرکه الفت مکر نیر شیرین ادا محبوبه است از لب جان بخش در دلهام هر دو
 شور انگیز همانا این شاگرد عنای فصاحت و ناظره و لرزایی بلاغت هر صفت کرده ناطق
 آرا می است که شور انگیزی ملاحظت لیلی از نمک و روگان سخن نگین اوست و شیرین ادالی است
 عذر از زبان کشی گیران حرف شیرین او قران عنای فکر و خندانی سر سیر آرای و ارا خلافت

نکته رانی تماشائی پرگیان حجاب افکار نظارگی مخدرات سراق هرار نخل بند بوستان نورمی +
 ایبا گلشن معنی سپری و بانوش مستان سخن سرائی بولانا امام کیش صهیالی آنکه غافغانی
 باجگزار مملکت زبان انیش نظیری نظرافیه مکرمت نکته رانیش ظهور می از جلوه کاوش معانی
 ظهوری انوری از شع نبستان آتش بانیش نور می طغرا لغز انوش حال بیالیش عظیمیا طفل مکتب
 نازک خیالیش کله غرق است طبع صفا و زلالی اما زنده تا من بل هر مصرع شش بللی
 گل از حسرت رنگین باندیش و آن گار از بلبل بلبل از غیرت شیوا بانیش پر خون ترا غنچه گل
 آمازگی های کلامش آب گوهر عرفی ست از شرم بی سعفانی نقش بی آبروی بسته + و
 بارگینیی های سندش رنگ یا قوت خونی ست از فرسودگی خجالت منجمد گشته قلبش از فروغ معنی
 شمع انجمین نامه اش از باران نمون غیرت گلشن سواد و عبارتش چون ابرویان کوه بیز
 بیاض بین اسطورهش بسان امن سبج صفا خیز بکن می فکرش انوسمی گردون رسید
 لغز غورش سیننه قارون عمر شهیده طفلان مکتب زبان انیش بلایع کلان بر سر
 سخن فائق نشین و مبتدیان در سده استفاه شربامنه میان ای العلیم کمال انوق گردین
 سهل کاری طبع مشککاتیش ابواب فویم معالی و قیقه بزمی اطفال بوستان کشاور
 و نالی همی خاطر فیض چویدش خوان حل مقامات مشکله پای بر سره چشمان فائق شهر
 به تشبیه مضامین عالی اش لبه بی فلک لوج چیا و با ستاره جوا بر الفاظش فرق یا فو قان
 نول خامه اتر منقار هزار بوستان فصاحت - طر نامعش از روی شهاب بلانعت نوبت
 عرض آرزو یکدیگر بیچراوندان معین کردن بی اشارت طبع موزون اوست + و وقوف
 بر عابان بجه درجه افتاب آسباب همش بر آردن کمترین جلوه افکار و قیقه شومون
 اگر تشبیه و سه تنه حرون از ندرت کس بصارت بشم و سوسن بطلا قیقه زبان و هر فکر
 از مجاز و قیقه بر نیکار و حاتم از جیب کریم و قارون را از گریبان بچیا آردت
 گوید موهوش و نایب نایب لوبه مستور رخ کشاید در شفا خانه سمعت تشبیهای هم

لغات واضح محتاج نوشتن اروضی تخمین اوست و در سبکده کیفیت طراز نیامی شرح مقامات
مصنف جگر تشنه صعبا می تدقیق او تا زگی مرتزاین بینه جواهر گلشن هم رنگی نظوری به ا
آب و اوده و و فرغ معانی بیاض شوق پیام چراغی در شاهراه طرز بیدل نهاد و دیو پنهان
انفصال مقدمات شعری را الوان عدالت است رعاش حکم ان کشور شرط از می رسا
سند ایالت و قریح طبعش مشکلات کلام اساتذ و آسان کرده کاوش اندیشه اس ش
معدن و قائلن جواهر حقائق را سهل بر آورده رساله نحو فارسی اشارت نما که با این فنیله
خواد بید روشن شمع شبستان کلام و کلام باید فروخت و فنیله کافی در علم خوانی بهر چه
که با این جستی قوافی قبای الفاظ پر قامت رعنا می سخن باید فروخت از نجیب جوز و جواهر
منظوم بود که کلبه اسرار عماد است آن لقب زن خزینه کمال مر اوده اند و از شایع افکار و
عوا منض سخن سپرد که وقت آفرینی مضامین و موشکا فی معانی اجنبیه اقتدار آن شایع
زلف سخن نهاد و مولف بهر چه آن که جرعه کش با و دله صبا می است و در جگر تشنه کلام آن
سرخوش حقیق بکتابی بخواهی انکه به صریضه بهر لفظ میکند تکرار که در تلاش سخن با این تا و غر است
هر چند تلاش تصنیفاتش با عداد با شام و شب با پروزا آورد لیکن جزین مسائل کتابی دیگر
از سواد اعظم مولفانش سیاهی نمود و بیاضی دیگر غیر این مسائل پر و درین صبح بیدار نشود
و با آنکه عمری کج شمع با کد اشتکی ساخت و بزرگ گل خون جگر خورده اما بسا آن غنچه
همین مشت زرمی که مراد ازین نفوذ کلام باشد است آورده ارشد از ورق لاله این سخن معلوم
به فکر معنی نگین مانع می شود + جگر که ملانده مولانا صبا می دو گونه است یکی با شایع
کلامش و ست سخا کشاده تا اگر سینه چشمان مو اید علیه و شیر نه تنها بخورند و دیگر چون
ز و با یگان بست است آن جواهر ز و اسیر با برج خفا نهاد تا گاهی در عالم ننگدستی
عالمی و وسعت میدان قدر دانی از نام خود بر طبق جوهر فروشی گزارند بیدار است و
باز بدخشان طبع اوست و مسلم النبوی چهره اعتبار از فرخنده از شایع فاضل و کفین گشت

در
دو
چهار
کتاب
نویس
مکتوب
نویس
مکتوب
نویس

<p>وز سواوشش سواد و لیلانی سالش از قایت طرب کفتم</p>	<p>جلوه کر از بیاض او بویضا ملو طے ہند را شکر خانی نسخہ کلیات صہبائی</p>	<p>رنگ افروز چشم شملائے شد مسلم باین کلام شکر</p>
<p>ایضا</p>		
<p>نخن اندرین دورنا کام بود کہ سرشار بودہ بجام سخن عبان از بیاض سواد کتاب نخن ان معیش ندیم سخن بتاریخ طبعش تسلیم و رتم</p>	<p>بطبعش بود ز نمد نام سخن کلام سخن سنج صہبائی است نظامی و شش آمد نظام سخن بود سرخوش از خواندن این کلام کش مرغ معنی بہرام سخن بود این کتاب اینچہ نام سخن</p>	<p>مرتب شد این منہامی شکر برآمد در آفاق کام سخن چو خمر وز وہ نوبت خمر و ای عالم شدہ بسج و شام سخن گند خیالش سا او قناد</p>
<p>گزارش مولف</p>		

مولانا صہبائی جملہ کتب سید مثل ستر نموری و خیر مقدمہ و دینا بازار و شروع عشق نعمتخانہ
و ظہیری تفرشی و تفسیر امی ہدائی را شرح بان عمدگی و سلاست عبارت و خوش ادائی
معانی نوشتہ اند کہ توجہات مرقومہ را بنی تخلص اوستاد و مفضل و بستان می تواند ہمیدہ
و حل مقامات جواہر الحروف و نیک چند ہار بان تسہیل تحقیق و انکشاف تدقیق زیب تم
فرمود کہ طبع ہر مبتدی با ساسے تمام غروض آن می تواند رسید قدرت کلامش و نیست
و گران شاکی سخنش سنجی بی جانیکہ سر آمد سخنوران پین یادگار محققان پین رنگ چو گو گفتار
شک چند ہار بدین رنگ رقم طراز سے کہ جن تحقیق او اگر دم و زیادہ ازین تحقیق ممکن نیست
آجا حضرت مولانا کہ خاکش سز باد و ورقہ سیاہ کردہ اند تھیران و قیمتہ از وقائق تلاش آن
کتاب قدرت انساب نامری نگدشت آما تا اختتام این مجموعہ مقنیفات از ان نشانی
پیدا نیست ہنوز فکر و در اندیش و رہتجوی آن الیفات فضیلت کیش محو شمش و کوشش ہنوز

بیش است انشاء الله تعالی بعد از آن که دست بهم داد بجلد دوم کلیات صعباتی منطبق
 و مجلد گذشته نفع تمام مجامع عام خواهد رسانید از تلامذۀ و صعباتی و دیگر صاحبان علم امید است که
 اگر کتابی از کتب مذکور بالا از ایشان باشد بجا بیاید و دانش خاکسار را مزین و مشتاق از درویشان شایسته

تفاوت طبع نابلد جاوه نیشناسی محمد علی عبدالکلیبی در احیای طبع و تندرستی

ای ششاسه در ششهای نوحینما | اول سینه و من نام تو پیا: و سندا

نویز از آلودگی جرمیکه مستان بهارستان طالع باعث وجد جلال شد حمد ساقی ز پیرشان از آن که تازان
 بر سر بهر جان چرخ عینانی زین عالم جوین گانه در ماورای برکات تیرم و در ششاسن جاوه و دردی از فوین
 جاوه اندازین پاینده بر روی ششگاه مانع در ششکشاوه اگر شب سب بر زان روی است از خروش سینه سرتا

و فیا ایچال اگر فرست و بجایه کوم و در شش جوش آفتاب منی که بیت الوصال مستوحی

زنی لطیف سازنده آنجا	آیه نفس آور سینه با نوس تانما	قباس کلین سینه اش
سرفه های ششیم زیاده اش	ایده با صفا در ششها	صدای نامه فن سواسته بیان
زنی را در شش پیشه و بیز	ذخایر قریبه بل نور	بر فست که کرد از روی سکا
آیه بر شش که سینه گره اشکاک	بمان اخصه از سینه سانه من	فلک ششوی و وزن مجهرش

در سینه با فزونی نهرن جوایه مسن و بیایه کتاب با ایجانی خواهه خالی باشد بعست احمد مرسل کم زورن

سبب امتیاز بر جود می جودش انگیزه قلبن و نگاه پاس در شیان از کلاشت حد یقه شفا ترش

کس با این تویس لو باوه اسیت ره سبب خایان ن

بیجه سینه نیا ن شود اش او کلاشت عیسایش با و تمامه در بیم سانشته روزان

داعی پرواز من غایب مسئله از اش وضع احسنه در شش سینه انما و ن عالم از ترمه و قیلعه

اند می روت الیه شمس و انشقی	آن دنیا و ما غنچه در قرآن اب
و اند می فی کله الكفار لما اسروا	کلمه انحصار ما و الیه شقی عجا ب

بان و بان ای فرغ ناسره گوئی بر لبه پومی که عرصه نگارش صحابان کسب ترست که در دهم و گمان
 و ذروه گزارش لغت از ان کسب ترست که طائر خیال با موج آن بال کشاید اگر هر و نشسته کامی بختی بسیار بود
 بنشین آب از چشمه کوثر نوش کن و ترازه ز فرقه سخنان بهشتی گوش کن آری آن معاشه را از سبوحیان پیغام
 بصبح میرسد و حرایان هم پانده بر سر از روز بخانه نوید فریاد تویش بهشتی استی و حواس اشارت
 می پستی ساغر پنهان صراحی گرون ناز کشیدن اقداح سرور و فرحت بنوامی نوید جهان نوار غنچه
 افکن و تندی طپستان عرش مسکن آبشامیدن با دوه عیش و عشرت از دانه چرخ مینائی بدین گونه
 صلواتن که در نگار خانه عراقس نکات و حقائق + و باب بهار کاشانه خزان معارف و دقایق و ا
 کرده اند یعنی رنگین مرقع پر مجسمه گان عالی + و نگارین ارتنگ زیا جمالان مباحی آب و رنگ یافته
 خاک گوناگون نگار آن بجا پذیر روزگار بدست آورده که از بو قلمونی قلم بهارین قلمش عارض ساوه
 قرطاس نحریت اوراق گل و از ستانه خرامی غامه ندرت نگارش جاوده تا مسطر خط سانسبر علی
 قلش علم جاد و طرازی افراخته + و فکرش آینه سخن پردازی روشن ساخته سیرابی معنی در
 سخن مسرفی مسلم است لیکن لفظ شکفته کجا و شادابی الفاظ در گفتار طالب بجا است اما معنی
 با: که کو در جنب نثارش فضل ابوالفضل فضول غیر مجاز + و وصف و صفات مثال فرد با صفات
 بل تشبیه حقیقت بجاز جامی جبرعه خوار خنکده فهم و ذکایش زلالی و در وی کش میخاید چون ساین
 یعنی سرشار صهبای سخنوری + نظر باز شا به معنی پروری سرخوشش نوشا نوش نغمه فصاحت پیر
 میرست جوشا جوش بجا به بلاغت آرائی بیخمان میگذره سخن سرائی مولانا شیخ امام بخش است
 سخنان صهبائی که بر تو نسب این چشم و چراغ دو دوه شرافت مآب شن ترا ز ماه و آفتاب است
 در از بجا پدید گوید گوید حضرت عمر فاروق اکبر رضی الله عنه میرسد و از طرفت ما در عالم تبار
 به کتاب سید عبدالقادر جیلانی قدس سره می پیوندد و ظاهر است که درین دوره و پیر و در وی عالم
 باین جامعیت الفروع علوم عقلی و نقلی با در عرصه وجود و نمانده و در مجموعت انحصار عالم
 در وی کامل باین چهار نحاس فنون اصلی و فرعی بر نخاسته و با اینهمه کمالات خاسته از این است

و محاسن اخلاق و صفای مشربش صفت توان کرد که پسندیده خالق و مقبول مخلوق بوده و
 کسی که بینه بدستان تعلیمش انومی و بده کرده باشد و با بجهت کمال آتش اندکی بی برده بر آینه
 از بلکه علمیه او آگاه خواهد بود و آینه در کمال فن حال محاوره استکمال عروض و تقانیه و مهارت در
 کتب فارسیه شرح نویسی اینها و ضبط قواعد نحو و صرف عدیل خودش نمی دشت و اکثر از جودت
 طبع معنی آفرین و غکار و شوار گزین میدان تحقیق و قانق علمی و تضایش محاورات پاری و تفتیح ایات
 و تحقیق استعارات و فصاحت فصاحت و وسعت بلاغت تاویل معانی و لقیح مسابله
 و توضیح نکات و تمیز اشارات و نظم و سنن کلام و حسن آغاز و انجام و حل مشکلات سخن شرح
 مناقات این فن علم بکتالی می اوشت و درین فنون متنوعه و قما سیاه کرده و در
 بزکاشت ازینجاست که کلام منظم آن کز العلوم بنیبت منثور بشرطیور سید چنانا درین مجوبه از
 دیوانش به ضایع خواهد شد عید مکرر با اینکه باندی کمالا کلمه و رفعت و مقامات فوهم است
 بشعر گوئی میل کردن مرتبه و در استوار اعلی باطل رفتن است

و در معنی بر مزارش مایه است
 اگر چه شمعون عنقا بستن است
 این شرح طبعش القدر و شوار است

چون که تمایز نسو بر تبهیدیا چون قطرات فیضان سیاحت شمار بود و مانند شعله لغات آفتاب بسیار
 لیکن از آن بگانه و درین بوجون که کشی نلال مصفا سیل و تسلیم و بهیج زده در زبان طراوس خلدیم
 در هنگامه برشتالی افواج و نگاشیه که غدرین می تاریخ اوست بدین هم شهاوت نوشیده و جگر گوشگان بکارش
 و نازین بکیران نظار شجای نامی پوشیده و در آن قلم کشته است هر دو من کتاب الم کاغذی برین
 روشنائی از تری غم خیره کرده و در بنف ر خون حسرت ز دل بکاید و در اثر جروت اطلقه نامی مگردن سلسله
 سلو پانزیر ناله و شیون آهنگال و من سوار تیاج طبع عالی چون طفل شکست نخبه خاک امانی شکرین
 کلامان فصاحت آلم کلام بیان طبع بیانان بلاغت اشوبی در دای جان طواری سو با بر خود بچیده
 که از پیش این بر زیاد رتبه یا ضعیف و نظم اپریشانی نشرو دوا و شریکار و نظم افتاده متون
 رنگ متنات از چهره بر یاد و شرح زاول و جگر شره شره کرده و توشی حاشیه بی باط سو گواری

عالمی هرگز قسبان الفاظ غاوری صحت عدد افعال مضطرب می شود یعنی هر حرکت تفریق می شود
 نامانی تنگ قافیه در بحر حیرت هم در این تنگ تمام چون دیده می شود و تار و منظره را نظر عبرت غلبه
 اولی البصائر منطلق است گویند هر سخن در آن حکمت چون فلاطون هم نشین حیرت جاودان است بیانات
 ملی نمانده و هندسه قوم نامرادی خوانده حساب ضرب سیلی تجزیه می کنند و جزو و بدایش فرود نشانده در کل
 در و شمشیر نجوم را طالع زبون با جمله دفتر ایضات اشیا زده جمعیت هم باشد و جزوی مشرق و رقی مغرب
 طریقی شمال سطر می جنوب بسیار دنیا با وجودیکه ملائجه حسابی مثل تصانیف و بی شمار اند و خاصه در این عنوان
 در هر بار لیکن تا ایندم کسی ایشان بدیداری این بدیدر دکان شرح بریده مال و بخواری آن از پروردگان غوش حیا
 رخت و احدی اینان آن دو گیان ال از ظلمت که خراب آورده بر منصفه جلوه گری ساخت بلکه بعضی از
 این کور و او چون فراموشان تا و که همیشه در سجده می خوابند و همواره چه کارکنان الفاظ اینها
 بی خبری اند که در هر منظومه استاد را ال با شمرده پوشیده از نظر این غارت بر خود از نام خود شستگروند غل
 دریده حریفان و وی را رسد که این متاع بالادست است و سوده فلان است ممکن نسبت که برایه احتمال مقنعه

رومی بد زیا جمال خوانده شد اگرش نهفته کنی در میان صد عکس خرد و در نشان میدهد که کافر است

تازم بر بیت الانصت بلند نظر جوهر افزای هر علم و هنر فرازنده نام تار و طرازنده نقش مراد سرفکر حکم فضل و کمال
 عشق و درین مال میرشی صبی بهوای که چون این قله گوش کرد و غایت بسوزی خون دلش جوش کرد دست
 و بازی کوشش و کوش از آستین بر آورده و درین سخن بر کز زده قدم کرد و آوری ابراه تو جبه افشوده بفرزاد
 این بزیانان الفاظ بر فاست سیه جردگان سوده را بر کرسی تمیض نشانده و از درین کافری بر زبان گردیدی
 بر افشاندن نفسی از آن فخر پریشان جان گلی از گلشن و داغ از زمین هر چه بر این تلاش افتاد و بر تمیمی گزین و تند بی
 نو آیین درین مجموع زریب آیش داد و نامش کلیات حسابی نهاد و درین شک نیست که فضل احسان
 جامع این مجموع نسبت فرادان در خیر این غیره عملاً بر طالبان علوم مخصوصاً بر شاگردان آن مرحوم است که در جمع
 و تدوین این اجزای منتشره نظم و نشر سالها خون جگر خورده و در تلاش آن روزها شب به بار زورده تا آنکه آنهم
 از زنده جا سپرد با اگر هر کس این سینه را شخص خرد یا باره و از زمین بگریه عوش آگوشوار است با حسن وجه

در کتاب تشبیه کشید و در کارخانه نامی مطبوع نظامی آریب تک مطبوع تازه مجلی گردانید و همانا بر گذرده تاریخ و بود و بود و بود
 بهائیه و مشرقی بهر این نوی پوشانید بل در کلهر کمال غنای حدیث نگین و این کیفیت که این حدیث همیشه بهار از شری است
 نسیم استام جناب محمد عبدالرحمن صاحب اخبار است تازه پذیرفته است رنگ بوسی بی اندازه در گرفته
 به حقیق رنگ کان گل فروش فرحت خیر است و هر حرف مانند میامی باوه سر جوش نشاط انگیز بآرتاب درین
 برسته این نیا دوره ساعه ماه و آفتاب باقی و بر چرخ بینالی ساقی است شسته گرمی از این سبزه صبا و باغ افروز
 شمع جان باور و روی رگساده سینا و چون کین این علم شام غامه سید خیر تر یا خیرین نیست گردید قطعه تاریخ بهر کمال

<p>بمنت نشد که بهر چمن آمد در سیلوه مگر شا به گل به چمن آمد از جلوه میامی می جام بلورین مجرب و صبا می و هل طول آمد منصور به رنگین سوادش همه از کو جامع این دفتر رنگین سخن آمد ساقی بی تاریخ صلاز و بحر افغان</p>	<p>بنگام تما شامی گل و با من آمد وقت است که از اول و دو کرد و در تا بنده چو نجم بضیا انجمن آمد طبشون بیان بیل گلزار حمت گوئی که گل از گلشن و مشک از خشن آمد نو خط شده از طبع ز نو شا هدیتی صبا می سخن با جهان سخن آمد</p>	<p>فرکس بی نظاره گلشن نگران است صبا بسبب بو گل جهان بهرین آمد این نسخه رنگین که بود تازه چو فردوس کلکش به بنان طوطی شکر شکن آمد از و سید مال است سخن بهر برگ حد شکر که بیرون ز لباس کهن آمد ایضا تاریخ عیسوی</p>
<p>شد طبع چو این کتاب صفتش بهر واسره چون هلال آمد مهر سیف که فی زوال باشد پام از سه بر نکال آمد</p>	<p>بیرون ز حدت سال آمد هر صفحہ چو روی گلزاران ماهی است که با کسال آمد در مشرب اهل کیف سلس</p>	<p>در مطلع این سواد روشن و کجسب بخت و خال آمد فی فی بی عیش می پستان سخنای عیسوی مثال آمد</p>



تاریخ
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰

وجه مهر و دستخط
 برای سند نهائی که کتاب مذکور مطبوع نظامی افغان
 کما نوبه مطبوع گردید و در مشرب اهل کیف سیف است

صحیح	غلط	۲	۳	صحیح	غلط	۲	۳	صحیح	غلط	۲	۳
کاری	کاری	۶	۶۸۲	ازنا	زنا	۱۳	۶۲۲	ماه‌رست	ماه‌رست	۵	۶۸۶
درد	درد	۹	۶۰۵	چشم	چشم	۷	۶۹۲	بغیرنگون	بغیرنگون	۱۱	۶۸۷
نگشت	بگشت	۷	۶۱۱	"	"	۱۸	"	خرید	خرید	۲	۶۹۶
قضه	قضه	۱۲	۶۱۳	بسیار	بسیار	۵	۵۳۷	شوکت‌یار	شوکت‌یار	۷	۶۹۸
بوفرس	بوفرس	۸	۶۱۵	سمنبران	سمنبران	۱۰	۵۱۳	خارج از حد بیان	خارج از حد بیان	۱۳	۶۰۳
کدستان	کدستان	۲	۶۲۶	ایستی	ایستی	۱۷	۵۶۳	هستند	هستند	۳	۶۲۵
کوکیم	کوکیم	۸	۶۳۱	مراد	مراد	۱۷	۵۸۹	خیال	خیال	۱۹	۶۳۱
بای	بای	۹	۶۳۸	مشاره	مشاره	۱۶	۹۱۲	اند	آرند	۱۲	۶۳۱
فرین	فرین	۱۲	۶۴۳	بیع	بیع	۱۲	۹۱۹	درخواست	درخواست	۷	۶۵۰
باری	باری	۸	۷۷۷	گزاره	گزاره	۹	۹۳۳	میباشد	میباشد	۲	۶۶۶
ارغوش	ارغوش	۹	۷۸۰	خوشی	خوشی	۱۳	۹۳۸	صیروت	صیروت	۱۵	۶۰۶
ارزلف	ارزلف	۱۰	"	ستان	ستان	۷	"	شعرا	شعرا	۱۳	۶۷۹
جام‌مردام	جام‌مردام	۱۹	"	هرزه‌ساز	هرزه‌ساز	۱۲	۹۴۱	ساله	ساله	۱۱	۶۸۰
بکج	بکج	۳	۷۸۱	بجواب	بجواب	۱۹	۹۳۸	مفید	مفید	۲	۶۸۰
نیز	نیز	۷	۷۸۲	چاک	چاک	۷	۹۷۵	بیدار	بیدار	۱۷	۶۹۱
منقضی	منقضی	۱۰	"	"	"	۱۳	۹۷۰	"	"	۱۸	"
۲								ارزان	ارزان	۵	۶۹۱
۳								نیاید	نیاید	۳	۶۹۶

REVENUE FORM NO. 264.

LICENSE FOR VENDING GENERAL STAMPS.

لئسنس اسٹامپ فروش اسٹامپ بوجب ایکٹ ۱۸ - ۱۹۶۹ عربیت سما

ساکن

ولد

۴

بوجب شرائط مندرجہ ذیل ۱۸ - ۱۹۶۹ ایکٹ ۱۸ - ۱۹۶۹ کے تحت کو ان رو سے کا خدیجہ احمد

۱۸ - ۱۹۶۹ ایکٹ ۱۸ - ۱۹۶۹ کے تحت کو ان رو سے کا خدیجہ احمد



